

رسول پویان

خمستان عشق

عشق اگر در دل بمیرد تن به سان گلخن است
زندگی با عشق و مستی جلوه زار گلشن است
تیره دل در صبگاهان غرق شب گردیده است
عشق اگر در دل بتابد شام تاریک روشن است
دل چو آهن پاره گردد سر به مانند کدو
بی دل عاشق خیال خام در سر پختن است
نشوه بنگ و شراب و چرس زائل می شود
خمستان عشق را بنگر که نیروی تن است
باده عشق و محبت نیست درد اعتیاد
زانکه نیروی تن و مهر و صفا را مامن است
نای هستی بی نوا گردد مطرب هوشدار
عشق راگ و گوشه و تن تن تنای تن تن است
نیست پروایی اگر تسبیح زاهد پاره شد
عشق را نازم که کارش دروگوهر سفتن است
رفته بنیاد دروغ و حيله برباد فنا
تا که کار عشق راستی و صفا آوردن است
نفرت و آز و حسادت در گلستان حیات
دوستی و مهربانی های دل را دشمن است
بی وفایی در طریق عشق زهر قاتل است
انگبین وصل دل ها حرمت مرد و زن است

لال می گردد زبانی گر نگوید نام عشق
شعر و موسیقی کلام حق به انسان گفتن است
گرگ و روباه و شغالان گر ندارد درد عشق
عشق ورزی پیشه‌آزاده شیرافکن است
چشم افراطی نبیند سیرت جانانه را
ورنه هر سو جلوه گاه خوشنمای دیدن است
گر لباس عشق و آزادی شود زیب بدن
بهتر از فردوس رویایی برایت میهن است

30/11/2016